

## نیمه تاریک دوبی

□ جان هری<sup>۱</sup>

چکیده:

دوبی همواره به بهشت خاور میانه و نگین درخشان اقتصادی عرب و کاپیتالیسم غرب در منطقه مشهور بوده است. اما زمان سختی ها فرا رسیده و داستان این شهر به گونه ای دیگر در حال رقم خوردن است.

چهره خندان شیخ محمد، حاکم دوبی حاکی از رضایت وی از ابتکار و خلاقیتش است. چهره ای که بر تمامی ساختمان های شهر به چشم می خورد. ساختمان هایی در میان «مک دونالد» و «کلنل سندرز» محاصره شده اند. این مرد خندان، دوبی را به عنوان شهری رؤیایی و بهشت خاورمیانه، مصون از طوفان های شن منطقه، به سرمایه داران جهان فروخت. برج های شیشه ای این شهر، حتی برج های منهدن آمریکا را نیز پشت سر گذاشته اند و در شب مانند ستون هایی از سکه های طلایی رنگ می درخشند. شیخ محمد نیز در بلندترین ساختمان دنیا، که بیش از هر سازه دیگر در جهان، آسمان را شکافته، به نظاره شهر نشسته است. اما ناگهان چیزی لبخند شیخ محمد را متوقف ساخت. جرثقیل های برافراشته در هر سوی شهر ناگهان متوقف شدند؛ گویی که زمان از حرکت باز ایستاده است. ساختمان های بی شماری نیمه کاره رها شده و متروک مانده اند. هتل شگفت انگیز آتلانتیس، قصر عظیم طلایی رنگ که هزار روزه و با هزینه ای یک و نیم میلیارد دلاری، بر روی جزیره مصنوعی خود بنا شد؛ قصری رؤیایی که بر پایه رؤیا بنا نهاده شد، اکنون شکاف های آن در حال پدیدار شدن است.

حال که موج دیوانه وار ساختمان سازی ها در دوبی متوقف شده و طوفان آن فرو نشسته، رازهای نهفته در دل دوبی به تدریج آشکار می شود. دوبی شهری است که تنها در مدت چند دهه، از هیچ و بر پایه اعتبارات مالی، تخریب محیط زیست، سرکوب و بردگی ساخته شد و به شرایط کنونی رسید. دوبی نماد زنده دنیای نئو - لیبرال و جهانی سازی است که ممکن است در نهایت به تاریخ بپیوندد.

**کارن آندرو** توان سخن گفتن ندارد. به محض اینکه شروع به گفتن داشته - هایش می کند، سرش را به زیر انداخته و می گرید. وی نشانه های کم رنگی از یک ثروتمند را دارد، ولو اینکه لباس هایش همانند پیشانی اش بسیار چروک دارد. وی در پارکینگ یکی از مجلل ترین هتل های بین المللی دوبی در خودروی خود زندگی می کند. ماه هاست که در اتومبیلش می خوابد و این نیز از لطف نگهبان بوده که تا کنون وی را بیرون نکرده است. اما اینجا جایی نبود که فکر می کرد رؤیای او در آن به پایان برسد. کارن به پیشنهاد همسرش برای کار در یک شرکت چند ملیتی بسیار مشهور از کانادا به دوبی آمد. و این انتخاب، تنها به خاطر علاقه شدید کارن به همسرش بود. تمام نگرانی های او پس از اینکه در سال ۲۰۰۵ وارد دوبی شد، از میان رفت. به گفته وی، آنجا مانند دیزنی لند - پارک مشهور آمریکا - بزرگسالان است که شیخ محمد در آن نقش موش را بازی می کند. زندگی در

<sup>۱</sup> Johann Hari، فرستاده ویژه روزنامه ایندیپندنت به دوبی

دوبی بسیار عالی بود. ساختمان های سر به فلک کشیده، یک ارتش برای حفاظت از اموال شما، بدون پرداخت هر گونه مالیات و عوارض. گویی آنجا همه مدیرعامل و رئیس بودند. روزگار بسیار شاد و خوشی داشتیم.

**دانیال** همسر او، برای اولین بار در زندگی مشترکشان، در اداره اقتصاد خانواده دچار مشکل شد. البته درآمد و سرمایه عظیمی در کار نبود، اما وی دچار نوعی سردرگمی شده بود که از او بعید بود. پس از آن کمی بدهکار شدیم. پس از یک سال، دلیل این امر برای کارن روشن شد: دانیال تومور مغزی داشت.

پزشکان نظرات متفاوتی داشتند، یکی معتقد بود که یک سال بیشتر زنده نیست و دیگری می گفت که حالش خوب می شود. اما به هر حال، بدهی ما در حال افزایش بود. پیش از اینکه به دوبی مهاجرت کنم، از قوانین اینجا هیچ اطلاعی نداشتم. تصور می کردم، وقتی تمام این شرکت های بزرگ وارد دوبی شده اند، حتماً جایی شبیه کانادا یا نظام های لیبرال دموکرات دیگر می باشد. هیچ کس به ما نگفت که در اینجا مفهومی به نام ورشکستگی وجود ندارد و اگر شما بدهکار شوید و نتوانید بدهی تان را بپردازید، به زندان خواهید رفت.

زمانی که متوجه این موضوع شدیم، به دانیال گفتم که اینجا را ترک کنیم. وی می دانست که بر اساس قرارداد کارش، در صورت استعفا از کار، مبلغی به عنوان تسویه حساب دریافت می کند. به همین خاطر پیشنهاد داد تا پس از گرفتن این مبلغ و پرداخت بدهی ها به کانادا برگردند. دانیال استعفا داد، اما مبلغی که به وی تعلق گرفت، کمتر آن از چیزی بود که در قرار داد ذکر شده بود. بدهی آنها همچنان باقی ماند. براساس قانون دوبی، زمانی که کار خود را رها می کنید، کارفرما موظف است به بانک شما اطلاع دهد. اگر شما بدهی ای داشته باشید که از موجودی شما بیشتر باشد، تمام موجودی حساب های شما بلوکه شده و شما دیگر اجازه خروج از کشور را نخواهید داشت. ناگهان کارت بانک های ما از کار افتاد. دیگر هیچ چیز نداشتیم. حتی آپارتمانی را که در آن سکونت داشتیم از ما گرفتند. کارن دیگر توان بازگویی اتفاقات پس از آن را نداشت و مدام می لرزید.

دانیال پس از مصادره تمام اموال دستگیر شد. در زندان با یک بدهکار دیگر هم سلولی شده بود. جوانی بیست و هفت ساله ای از سریلانکا که می گفت، دیگر روی دیدن خانواده اش را ندارد. یک روز صبح، دانیال وی را در حالی که چند تیغ ریش تراشی را بلعیده بود، دید و برای نجات او تقاضای کمک کرد. اما هیچ کس توجهی نکرد، تا اینکه جوان بیست و هفت ساله جان خود را از دست داد.

کارن چند هفته ای سعی کرد تا از دوستانشان کمک بگیرد، اما این کار بسیار تحقیر آمیز بود. آنها هرگز این گونه زندگی نکرده بودند. او در صنعت مد و لباس کار می کرد و برای خودش فروشگاه داشت. دانیال طی محاکمه ای که هیچ چیز از آن نفهمید، به شش ماه زندان محکوم شد. چرا که دادگاه به زبان عربی بود و هیچ مترجمی هم وجود نداشت. کارن نیز هم اکنون به صورت غیر قانونی در دوبی حضور دارد، بدون هیچ پولی. هر روز در اضطراب و تشویش. وی از من خواست که در صورت امکان برای او مقداری غذا بگیرم. اما او تنها نیست. در سرتاسر شهر افراد بسیاری هستند که مخفیانه در فرودگاه، در اتومبیل هایشان یا در تپه های شنی دوبی می خوابند. وی می گوید، آنچه که باید در مورد دوبی بدانید، این است که هیچ چیز آن گونه که به نظر می رسد نیست. هیچ چیز. دوبی شهری برای زندگی نیست. فقط محلی است برای کار کردن. آنها ابتدا با بیان اینکه شهری مدرن است، افراد را فریب می دهند. اما آن سوی این شهر مدرن، یک دیکتاتوری قرون وسطایی حاکم است.

## تاج خروس

سی سال پیش، تقریباً تمام دوبی صحرایی بیش نبود. تنها ساکنان آن کاکتوس ها، عقرب ها و گیاهانی به نام تاج خروس بودند. در اواسط قرن هجدهم، روستای کوچکی در این قسمت بنا نهاده شد. در ساحل خلیج فارس که مردم آنجا برای صید مروارید به اعماق آب می رفتند. این منطقه به سرعت شهرت جهانی پیدا کرد و افراد بسیار از پارس (ایران) و شبه قاره هند و دیگر کشورهای عربی به آنجا مهاجرت کردند. هر کس برای کسب منفعت خویش به آنجا می رفت. پس از مدتی آنجا را دابا نامیدند. پس از آن، کشتی های نظامی ارتش بریتانیا شهر را به تصرف خود در آوردند و تا سال ۱۹۷۱ تحت تصرف آنها بود. پس از آنکه ارتش انگلیس از آنجا خارج شد، دوبی و شش ایالت اطرفشان متحد شده و امارات متحده عربی را تشکیل دادند. پس از خروج ارتش بریتانیا، نفت کشف شد و شیخ های بادیه نشین عربی که تا دیروز در صحرا به شتر سواری مشغول بودند، ناگهان صاحب گنجی سرشار شدند. حال باید با این گنج چه می کردند؟

ذخایر نفت دوبی در برابر ابوظبی بسیار ناچیز بود. به همین خاطر **شیخ راشد آل مکتوم** تصمیم گرفت تا از درآمدهای نفتی چیزی بنا کند که ماندگار باشد. وی می خواست شهری بنا کند که مرکز گردشگری و خدمات مالی - اقتصادی باشد تا منابع مالی را از سراسر دنیا به سوی آن جذب کند. او از جهانیان دعوت کرد تا بدون پرداخت هیچ مالیاتی وارد دوبی شوند، و آنها نیز با سرمایه های میلیونی به سمت دوبی سرازیر شدند. تا آنجا که جمعیت بومی در میان آنها غرق شدند و اکنون تنها پنج درصد از جمعیت دوبی را تشکیل می دهند. گویی که این شهر طی سه دهه از آسمان به زمین افتاده است. تمام و کمال و بدون نقص. آنها طی یک نسل به سرعت پیشرفت کردند.

هنگامی که سوار بر اتوبوس گردشگری به سطح شهر می روید، مانند هر کلان شهری که پیش از ورود به آن ابتدا با شهر آشنا می شوند، با تبلیغات بسیاری مواجه می شوید. چگونه این شهر رونق امروزی را گرفت. شعار دوبی این است: «درها را باز کنید، ذهن ها را باز کنید»، که راهنمای تور مدام آن را تکرار می کند. راهنمای تور می گوید، شما در اینجا آزاد هستید تا از هر جنس، اصل آن را بگیرید. او پس از عبور از هر ساختمان بلند می گوید: این مرکز تجارت جهانی با عنایت شیخ محمد ساخته شده است. اما این یک دروغ است. شیخ این شهر را نساخته، بلکه کارگران و برده ها آن را بنا کردند و هنوز هم در حال ساختن آن هستند. سه طبقه اجتماعی در دوبی ساکن هستند. مهاجرین - مانند کارن -، اماراتی ها به رهبری شیخ محمد و دیگر خارجی های سطح پایین که در واقع آنها شهر را بنا کرده اند و خود در آن گرفتار شده اند. آنها را در تمام نقاط شهر می توان دید. با لباس های آبی رنگ خاکی و کثیف که دائماً بر سرشان فریاد کشیده می شود. اما به شما می آموزند که به آنها نگاه نکنید. و این ترجیع بند سخن آنهاست: شیخ شهر را بنا کرد، شیخ شهر را بنا کرد... کارگران؟! کدام کارگران؟! هر شب دهها هزار از این جوانان که شهر را می سازند، از محل کارشان به بیابانی در فاصله هشتاد کیلومتری شهر برده می شوند و به دور از فضای شهر قرنطینه می شوند. تا چند سال پیش، آنها را با ماشین های حمل احشام جا به جا می کردند که مهاجران به این امر اعتراض کردند و پس از آن برای جا به جایی این جوانان، از اتوبوس های تماماً آهنی استفاده می کنند.

سناپور محلی است که از شهر چندین مایل فاصله دارد و در حدود سیصد هزار نفر در آن زندگی می کنند. با نزدیک شدن به این محل، بوی تعفن و فاضلاب انسان را آزار می دهد. همه مشتاق هستند که بگویند بر آنها چه می گذرد.

## ما در اینجا به دام افتاده ایم

ساهیینال منیر جوان لاغر اندام بیست و چهار ساله بنگلادشی می گوید، برای اینکه شما را به اینجا بیاورند، به شما می گویند که دویی بهشت است. اما زمانی که به دویی می آیید، متوجه می شوید که جهنم است.

چهار سال پیش، فردی از یک بنگاه کاریابی به روستای ما آمد و به همه جوانان روستا وعده داد که می توانند با روزانه پنج تا نه ساعت کار در پروژه های ساختمانی، ماهیانه بیش از چهارصد یورو درآمد داشته باشند. در آنجا در بهترین مکان اسکان پیدا می کنید، بهترین غذاها را به شما می دهند و رفتاری بسیار خوب با شما خواهند داشت. تنها باید دوهزار و سیصد یورو برای اخذ ویزای کار و مالیات بپردازید. ساهیینال نیز زمین خانوادگی شان را فروخته و با مقداری وام راهی بهشتی که وعده اش را دادند، شد. به محض ورود به دویی، شرکت ساختمانی مربوطه گذرنامه او را گرفت. سپس با لحن بسیار بدی به وی گفتند که از هم اکنون باید روزانه چهارده ساعت در صحراهای سوزان دویی کار کند. صحراهایی که به گردشگران توصیه می شود، در تابستان حتی برای پنج دقیقه هم در آنجا نمانند. دستمزد آنها برای کار در این شرایط در گرمای پنجاه درجه، تنها پانصد درهم - نود یورو - است. کمتر از یک چهارم آنچه که به آنها وعده داده شده بود. شرکت به آنها گفت، اگر نمی خواهید، می توانید برگردید. اما با کدام گذرنامه؟ ما حتی پول برای تهیه بلیط هم نداریم. پس با این شرایط، چاره ای جز ادامه کار ندارید. با این شرایط باید دو سال کار کنیم تا تنها هزینه ورود به دویی را که پرداخته ایم، دوباره به دست آوریم. درحالی که خانواده و زن و فرزندانش در بنگلادش منتظر پول هستند.

او در یک اتاق کوچک سیمانی به همراه یازده نفر دیگر زندگی می کند. تمام وسایل او سه عدد تی شرت، یک شلوار و گوشی موبایل است. اتاق نزدیک دستشویی کمپ است که بالا آمدن چاه فاضلاب آن باعث انتشار بوی بسیار بدی شده است. هیچ تهویه و یا کولری نیز در گرمای طاقت فرسای آنجا وجود ندارد. آبی که به کمپ آورده می شود، به خوبی تصفیه نشده و شور است. ... ما چاره ای جز نوشیدن آن نداریم. ما بدترین کار دنیا را انجام می دهیم. حمل دهنده است. فقط عرق می ریزید. گویی تمام آب بدن شما از پوست بدنتان دفع می شود. حق کمترین استراحتی نداریم، به جز یک ساعت استراحت بعداز ظهر. اگر مریض شوید، حقوقتان قطع می شود و برای مدت طولانی تری باید اینجا بمانید.

در اینجا حق عصبانی شدن و اعتراض ندارید، در غیر این صورت، زندان طولانی مدت در انتظار شما خواهد بود. سال گذشته، عده ای پس از اینکه چهار ماه حقوق دریافت نکردند، دست به اعتصاب زدند که پلیس دویی کمپ آنها را محاصره کرد و همه مجبور شدند به سر کار خود بازگردند.

آیا از آمدن پشیمان هستید؟ با طرح این سؤال، همه سر به زیر می اندازند. آنها در اینجا به دام افتاده اند. همگی دلتنگ خانه و خانواده خود هستند. در بنگلادش انواع محصولات کشاورزی را کشت می کردند، اما در اینجا هیچ محصولی نمی توان کاشت. اینجا تنها برج ها رشد می کنند و نفت می روید.

پس از آغاز بحران، برق چند کمپ قطع شده است و ماه هاست که حقوق کارگران پرداخت نشده است. کارفرماهای آنان که گذرنامه آنها را گرفته بودند، همگی ناپدید شده اند. حتی اگر به بنگلادش هم بازگردیم، افرادی که از آنها وام گرفته ایم، طلب خود را مطالبه خواهند کرد و در آنجا نیز به زندان خواهیم افتاد.

تمام این کارها و رفتاری که با ما دارند، غیر قانونی است. گرفتن گذرنامه، عدم پرداخت دستمزد، کار در گرمای پنجاه و پنج درجه... ما در اینجا به دام افتادیم. کارفرمایان با همدستی مقامات دویی ما را در اینجا به دام انداختند.

موارد بسیاری خودکشی در کمپ ها و پروژه های ساختمانی روی می دهد که هرگز گزارش آنها منتشر نمی شود و همواره از آنها به عنوان سانحه، تصادف و حادثه یاد می شود. تحقیقات ناظران حقوق بشر نشان می دهد که آمار واقعی تلفات خودکشی، گرما و کار بیش از حد، خلاف واقع منتشر می شود. کنسولگری هند در دوبی، تنها در سال ۲۰۰۵، مرگ نهصد و هفتاد و یک تبعه این کشور را ثبت کرده است. پس از انتشار این آمار، به کنسولگری هند دستور داده شد تا این روند را متوقف کند. دختر هفده ساله هلندی را می بینم که در پیاده روهای دوبی در حال قدم زدن و تماشای مغازه هاست. او می گوید، دوبی را دوست دارم؛ گرمایش، خیابان هایش و ساحل آن فوق العاده است. به او می گویم، آیا از اینکه اینجا جامعه برده داری است، احساس ناراحتی نمی کنی؟ سرش را به زیر انداخته و پاسخ می دهد: سعی می کنم این مناظر را نبینم. حتی نوجوانان با این سن و سال هم آموخته اند که نبینند، نپرسند و حتی آن را احساس هم نکنند.

تنها افرادی که هوای خودکشی در سر دارند، در خیابان های داغ شهر قدم می زنند. اماراتی های دوبی، تنها با اتومبیل شخصی یا تاکسی در شهر رفت و آمد می کنند. هنگامی که می بینید، شهر و کشور شما مملو از افراد خارجی است، چه احساسی به شما دست می دهد؟ بر خلاف خارجی ها و کارگران دوبی، به هیچ وجه نمی توان به اماراتی های ساکن دوبی نزدیک شد و از آنها سؤالی پرسید. زنان آنها جواب شما را نخواهند داد و مردان نیز با ترش رویی پاسخ می دهند: دوبی عالی است. پس از مدتی، چند جوان اماراتی را دیدم و برای پرسیدن چند سؤال جلو رفتم. جوانی بیست و سه ساله و خوش سیما که به خوبی انگلیسی صحبت می کند و آمریکا و انگلیس و شهرهای آن را بهتر از هر فرد غربی می شناسد. وی می گوید، اینجا بهترین جای دنیا برای گذراندن دوران جوانی است. دولت هزینه تحصیل تا درجه دکترا را می دهد. زمانی که ازدواج می کنید، خانه رایگان به شما می دهند. خدمات درمانی رایگان نیز در دسترس است. اگر هم به اندازه کافی راضی نباشید، هزینه سفر شما به خارج از کشور را حداقل یک خدمتکار، راننده و پرستار بچه دارند. هیچ مالیاتی هم پرداخت نمی کنیم. درآمد ما از جای دیگر تأمین می شود. از اجاره دادن زمین به خارجی ها، اخذ مالیات از آنها، فروش نفت. ما احساس راحتی می کنیم، چرا که استخدام ما تضمین شده است و قوانین به گونه ای است که اخراج یک اماراتی تقریباً غیر ممکن است. این جوان اماراتی می گوید که مشاهده خارجی ها در سرتاسر دوبی گاهی آزار دهنده است، اما این بهایی است که برای پیشرفت باید پرداخت کنیم.

وی در قبال برده داری در دوبی موضع می گیرد و اجازه نمی دهد صحبت من ادامه پیدا کند و می گوید: دوبی تنها شهر بین المللی دنیاست که هر کس وارد آن می شود، مورد احترام است.

به فکر فرو می روم... آیا این نوجوان اماراتی از کمپ هایی که در چند مایلی اینجاست اطلاعی دارد؟ وی به این مسأله اشاره می کند که آیا سی یا چهل مورد سوء استفاده از کارگران در سال، در قیاس با جمعیت حاضر در دوبی، آمار زیادی است؟ سی یا چهل مورد! او حتی آمار و اطلاع دقیق هم ندارد. صحبت از دهها هزار مورد در سال است. وی مدعی می شود که انگلیسی ها هم سال ها طول کشید تا با مردم رفتار مناسبی داشته باشند. در آمریکا هم بی خانمان های بسیاری هست و ابراز می کند که آنها هر وقت که بخواهند، می توانند از دوبی بروند. هندی ها و دیگر آسیایی ها می توانند دوبی را ترک کنند و به خانه هایشان بازگردند. اما این جوان اماراتی نمی داند که گذرنامه همه آنها ضبط و حقوقشان نیز بلوکه شده است.

افرادی که از خارج امارات وارد این کشور می شوند و برای دیدن خیابان ها و ساختمان های سر به فلک کشیده آن به دوبی می آیند، تصور می کنند که اینها نماد آزادی است. اما کدام آزادی؟ این ساختمان ها، این سرمایه برای کیست؟ خاندان سلطنتی امارات فکر می کنند که مالک کشور هستند و مردم همه برده آنها هستند. اینجا آزادی معنایی ندارد. در اینجا از گفتن کوچک

ترین حرفی منع شده اید و همواره شما را تهدید به حبس و زندان می کنند. این حرف های محمد از ساکنین دوبی است. پدرش درسی فراموش نشدنی به وی داده که این چنین آن را بیان می کند: هیچگاه پیرو مردم و جماعت اطراف نباش و تنها به فکر پیشرفت خودت باش. محمد هم اکنون وکیل است و در حال حاضر عضو انجمن وکلای دوبی است. وی در برابر نظام برده داری که دوبی را بنا کرده است، به شدت واکنش نشان می دهد: حتی یک بار پلیس من را دستگیر کرده بود و به من گفتند، ساکت باشم و گرنه شغلم را از دست خواهم داد، فرزندانم در هیچ جا استخدام نخواهند شد... اما چگونه می توانم ساکت بمانم؟ اکنون اسم من و فرزندانم در لیست سیاه قرار گرفته است و روزنامه ها حق ندارند درباره ما مطلبی بنویسند. حتی گذرنامه و مدرک وکالت من هم ضبط شده و در این کشور زندانی هستم.

### منع انتشار اخبار در باره اقتصاد دوبی

شرایط آزادی در دوبی روز به روز رو به وخامت می رود و هر روز قانونی تازه برای عدم انتشار اخباری که به موقعیت و اقتصاد دوبی لطمه می زند، وضع می شود. دوبی یکی از امن ترین نقاط برای همجنس بازان است. با اینکه همجنس بازی در دوبی جرم بوده و ده سال زندان برای آن در نظر گرفته شده، اما نقاطی در شهر وجود دارد که مردان در آن به راحتی با یکدیگر در ارتباط هستند. پلیس نیز معمولاً مزاحمتی برای این مراکز ایجاد نمی کند و تنها گاهی با تعطیلی باشگاه هایشان، به مراکز دیگری نقل مکان می کنند. به گفته یکی از آنها، پلیس کارهای مهم تری برای انجام دادن دارد!

آنچه که اینجا بیشتر مورد توجه قرار می گیرد، شیوه زندگی در دوبی است. غربی های ساکن دوبی زندگی راحت و کم دردسری دارند. آنها برای کارهای روزمره خود خدمتکار و راننده در اختیار دارند و مجبور به انجام کاری نیستند. از این رو، اوقات فراغت بسیاری دارند که در مراکز تفریحی یا در مهمانی های خصوصی سپری می کنند. یکی از آمریکایی های مقیم دوبی می گوید، افرادی که در کشورهای خودشان توفیقی نمی یابند، به دوبی می آیند و پس از مدتی بیش از آنچه که استحقاق و توانایی دارند، ثروتمند می شوند. در هیچ جای دنیا این چنین نیست که افرادی بی کفایت در پست های مهم قرار بگیرند. همچنین تبعیض و نژادپرستی هم بسیار دیده می شود. دختران فیلیپینی در شرایطی که کار یکسان با دختران اروپایی انجام می دهند، اما یک چهارم آنها دستمزد دریافت می کنند. کارگرانی که تمام کارها بر عهده آنهاست، تقریباً چیزی دریافت نمی کنند، اما این مدیران بی کفایت بعضاً ماهانه تا چهل هزار پوند دستمزد می گیرند. هنگامی که شما دختری را به خدمتکاری می گیرید، نسبت به او اختیار تام دارید. گذرنامه او را می گیرید، شما تعیین می کنید که چه زمانی دستمزد او را بدهید، یا چه وقت به مرخصی برود و حتی با چه کسانی در ارتباط باشد. در دوبی زنان خدمتکار بسیاری هستند که به دلیل بد رفتاری و کار بیش از حد، از محل کار خود فرار کرده اند. همه آنها در تنها مسافرخانه مخصوص زنان در دوبی به سر می برند. زنانی که نه گذرنامه ای دارند و نه حق و حقوقی. آنها همه چیز را از دست داده اند. در ساحل دوبی، جزایر مصنوعی بسیاری ساخته شده و یا در حال ساخت است. مقامات دوبی در نظر دارند تا این جزایر را به فروش برسانند و سپس روی آن به ساخت و ساز بپردازند. همچنین شایعاتی نیز در این باره وجود داشت که **دیوید بکام** فوتبالیست انگلیسی، یکی از این جزایر را خریداری کرده اما افراد شاغل در این پروژه ها می گویند، ماه هاست که هیچ کسی به اینجا نیامده است.

تا چندی پیش، سرتاسر دوبی پر بود از پروژه های متعدد در دست احداث که هم اکنون همگی از کار باز ایستاده اند. پروژه هایی هم که پیش از آغاز بحران اقتصادی به پایان رسیده، اکنون خالی و متروک مانده اند. هتل آتلانتیس در زمستان گذشته با صرف

هزینه بیست میلیون دلاری برای افتتاح و دعوت از بازیگران مطرح هالیوود، آغاز به کار کرد. مجلل ترین هتل دنیا با هزار و پانصد اتاق، با دریایی مصنوعی و کوسه هایی که به دور شما حرکت می کنند. اما هم اکنون این هتل خالی است. آتلانتیس و دیگر هتل های مجلل دوبی مانند حیات، همگی تقریباً خالی هستند. هنگامی که برای غذا خوردن به رستوران این هتل ها می رویم، هیچ کس آنجا حضور ندارد.

دوبی تنها به سبب مزیت های اقتصادی اش جذابیت ندارد، بلکه شرایط زیست محیطی ایجاد شده در آن نیز بسیار قابل توجه است. این شهر یکی از کم آب ترین نقاط دنیاست. اما شما با چیزهای عجیبی در آن رو به رو می شوید. وجود یخچالی به بزرگی کوه که با برف طبیعی پر شده و پیست اسکی در آن ساخته شده است. استخرهایی که توریست ها برای شنا با دلفین ها در آن لحظه شماری می کنند. اما صدایی همیشه در گوش شما نجوا می کند که اینجا صحراست. چطور ممکن است؟ زمین گلف «تایگر وودز» که روزانه چند صد هزار بشه آب برای آبیاری نیاز دارد و در غیر این صورت، با اولین باد محو می شود. بادهایی که شن های داغ را با خود به همراه می آورد و هر آنچه را که مرطوب نگه داشته نشود، می سوزاند. دکتر **محمود رؤف** مدیر مرکز تحقیقات محیط زیست خلیج فارس هشدار می دهد که این منطقه صحراست و ما تلاش می کنیم تا در برابر آن مقاومت کنیم. اما این کار بسیار نابخردانه است. اگر به مقابله با صحرا بپردازید، حتماً شکست خواهید خورد. شیخ مکتوم این شهر را در نقطه ای بنا کرده که هیچ منبع آب قابل استفاده ای ندارد. نه آب سطحی در آن جریان دارد و نه بارش قابل توجهی. منابع آب زیر زمینی آن هم بسیار ناچیز است. دوبی آب دریا را مصرف می کند. آب امارات از دریا گرفته شده و در مراکز تصفیه، نمک آن گرفته می شود تا تبدیل به گران ترین آب شرب دنیا شود. هزینه تولید این آب، از هزینه تولید نفت نیز بیشتر است و در این فرآیند، مقادیر زیادی گازهای گلخانه ای وارد جو می شود. به همین دلیل، سرانه تولید گازهای گلخانه ای هر یک از شهروندان دوبی، تقریباً دو برابر آمریکایی هاست. دکتر رؤف معتقد است که اگر روند کنونی بحران اقتصادی ادامه یابد و یا دنیا منابع انرژی نوینی را جایگزین سوخت های فسیلی کند، مقامات دوبی دیگر قادر به تأمین آب شرب شهر نیستند و این یعنی آغاز نابودی دوبی. ذخیره آب دوبی، تنها به اندازه مصرف یک هفته آن است و این یعنی فاجعه. گرمای هوای کره زمین نیز مشکلات را دو چندان کرده است. بالا آمدن سطح آب دریا، جزیره های مصنوعی دوبی را به زیر خواهد برد. اما مقامات دوبی علاقه ای به فکر کردن به این مسائل ندارند. سواحل دوبی نیز بسیار آلوده شده است. رنگ و طعم آب آن تغییر کرده و موارد بسیاری از بیماری، به دلیل تماس با آب آلوده سواحل دوبی گزارش شده است. اما مسئولین وزارت بهداشت و گردشگری دوبی هیچ واکنشی نسبت به این گزارش ها نشان نمی دهند. آنچه که مسلم است، این است که مقامات دوبی کوچک ترین توجهی به محیط زیست ندارند. آنها مواد سمی را وارد اصلی ترین جاذبه توریستی دوبی یعنی دریا می کنند. آنها این مشکلات را پنهان و رد می کنند، تا زمانی که تبدیل به یک فاجعه زیست محیطی شود.

«هر آنچه که در دوبی می بینید، دروغ است. درختان، قراردادهای کارگران، جزایر دوبی، لبخندها و حتی آب اینجا نیز دروغین است. همه در اینجا به دام افتاده اند. به خصوص طبقه کارگر دوبی که این شهر برایشان به کابوسی تمام نشدنی تبدیل شده است. دوبی توهمی بیش نیست و هیچ چیز در آن واقعیت ندارد.» این درد دل های یک کارگر فیلیپینی در یک رستوران است. در همین لحظه یک مشتری وارد می شود و او با رویی به ظاهر گشاده و لبخندی از سر اجبار می گوید: «چطور می توانم کمکتان کنم، قربان؟!»